

به نام خالق یکتا

خلاصه شرح ابیات برنامه ۳ گنج حضور

مُطرب عشقِ ابدَم زخمه عشرت بزَنم
ریش طربِ شانه کنم سِیلتِ غم را یکنم

تا همه جان ناز شود چونک طرب ساز شود
تا سر خم باز شود گل ز سرش دور کنم
-مولانا دیوان شمس غزل (۱۳۹۵)

جناب مولانا در بیت اول این غزل

سوال انسان را در مورد خودش، این که من کیستم را جواب میدهد و می فرماید: من شادی عشق ابدی یعنی شادی عشق این لحظه هستم و این شادی همیشه ادامه دارد و ابدی است. یعنی ریشه در هستی دارم و این شادی از اعماق وجودم می آید. پس زندگی را زندگی می کنم، غصه و غم را نمی شناسم، این درد ناهشیارانه یا ذات من که خود زندگیست بیازگار نیست. پس هرچه شاد تر و آرام تر باشم به ذات خودم که خود زندگیست نزدیک تر می شوم. «ریش طرب شانه کنم، سِیلتِ غم را بکنم» یعنی به هر طرف که نگاه می کنم و به هر چیزی که دست می زنم همه اش شادی و آرامش را در آن می بینم و غم و غصه را بی اعتبار می کنم. و می گویم تو اصلاً وجود نداری، تو فقط خود را به من تحمیل کرده ای.

تا همه جان ناز شود چونک طرب ساز شود
تا سر خم باز شود گل ز سرش دور کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل (۱۳۹۵)

این جان غصه دارمان که من موهومی ما است و ما فکر می کنیم که آن تصویر ذهنی خودساخته هستیم، باید نرم و لطیف شود. پس من فکری را رها کنیم تا جانمان لطیف شود. در این صورت جان طرب ساز می شود و آهنگ شادی می نوازد. «تا سر خم باز شود، گل ز سرش دور کنم» برای این که سر خم شراب ناب الهی باز شود و شادی از اعماق وجودم بجوشد و بالا بیاید، باید این گل که سر خم را گرفته و روزن را بسته، باید دورش کنم تا مست زندگی شوم.

نکته: هر انسانی تنها خودش باید گل را از خم شراب خودش کنار بزند و خودش با کار روی خود کوشش کند تا سر خم بسته نشود. این مسئولیت فقط با خود ماست.

حیله کرد انسان و، حیله اش دام بود
آنکه جان پنداشت، خون آشام بود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت (۹۱۸)

در بیست و دشمن اندر خانه بود
حیله فرعون، زین افسانه بود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت (۹۱۹)

انسان با ذهن من دارش فکر کرد، حیله و زرنگی کرد، با فکر خودش عجبین شد و با خود فکری من دارش یک من زرنگ و حقه باز درست کرد و آن را جان خود پنداشت. در حالی که این الگوهای فکری که مثل جان می پنداریم و در صورت مخالفت دیگران با آن، شروع به ستیزه می کنیم، این جان توهمی که قسمتی از وجود فکری ما شده، در واقع خون آشام است و خون تو را می مکد، این تو نیستی و باید آن را رها کنی.

در بیست و دشمن اندر خانه بود
حیله فرعون، زین افسانه بود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت (۹۱۹)

این مثل این می ماند که دزد در خانه باشد و در را ببندی. حیله فرعون که همان من ذهنی موهومی ما است، خون ما را می مکد و ما در را بسته ایم و در درون با تضاد و ستیزه با این لحظه، از آن محافظت می کنیم.

چونک خلیلی بدهام عاشق آتشکده ام
عاشق جان و خردم، دشمن نقش و ثنم

- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۹۵)
- وثن: بت

چون من هم خلیل هستم، می‌گذارم زیادی‌هایم (منیت‌هایم) را آتش بسوزاند و چیزی از آن نماند. پس من عاشق آتشکده‌ام، عاشق آتشی که زیادی‌هایم را بسوزاند. «عاشق جان و خردم، دشمن نقش و ثنم». پس اگر عاشق جان و خردم، جان و خردی که از درونم جاری شده و درون و بیرونم را سامان می‌دهد، فکرهای من دارم را ببینم، فضاوت‌م را ببینم، آن‌ها را تماشا کنم (ناظر و مشاهده‌کننده) باشم تا فکر و خرد زندگی در فکر و عمل من جاری شود. به درون برگردیم، به اصل و ریشه خود اصیلیمان، ریشه بدوانیم تا اتفاقات بیرونی ما را از ریشه درنیاورد.

شاد باش و فارغ و ایمن که من
آن کنم با تو که باران، با چمن
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۲)

من غم تو می‌خورم تو غم مخور
بر تو من مشفق‌ترم از صید پدر
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳)

با احترام و سپاس
سارا از شیراز